

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آله الطیین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در استدلال به موثقہ عمار ساباطی بود برای اثبات تنجیس متنجس جامد خالی عن عین النجاسة للجامد.

مطالبی که می‌گویم تکرار فيه تهذیب و تنقیح. اگر تکرار هست برای خاطر این که منقح‌تر بشود مهذب بشود.

حاصل استدلال مرحوم محقق شهید صدر به روایت عمار بن موسی الساباطی:

حاصل استدلال مرحوم محقق شهید صدر این شد که امام سلام الله علیه در فرضی که ملاقی با موضع قذر، مرطوب باشد، چون امام سلام الله علیه دو فرض را تصویر کردند و حکم‌هایش را گفتند. یکی این که در صدر روایت در جایی که موضع قذر مرطوب است اما ملاقی‌اش که جبهه و دست و پا و جهات دیگر باشد مرطوب نیست، خشک است. حکم این جا را در صدر بیان فرمودند. فرمودند که اگر خورشید آن جا را خشک کرد عیبی ندارد، اما مادامی که هنوز خشک نشده ولو خورشید تابیده باشد، این عیب دارد و اما در صورتی که عکس آن باشد، یعنی آن موضع قذر خشک است اما ملاقی که جبهه و دست و لباس و این‌ها باشد مرطوب است. در این صورت امام سلام الله علیه بیان فرمودند که اگر آن با خورشید خشک شده باشد عیب ندارد، اما اگر با خورشید خشک نشده بلکه به غیر خورشید خشک شده عیب دارد. حالا این ذیل این جمله اخیر که امام علیه السلام فرمود: «وَ إِنْ كَانَ غَيْرُ الشَّمْسِ أَصَابَهُ حَتَّى يَبْسُ فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ». اگر غیر شمس اصابه کرده به آن موضع قذر و موجب خشک شدنش شده، «فإنه لا يجوز ذلك» در آن جا نماز خواندن بر آن بر فرضی که مَقْسَم ما هست که همه ملاقی‌ها مرطوب است، رجل مرطوب، جبهه مرطوب است، لباس‌ها مرطوب است، جایز نیست. خب مرحوم محقق شهید صدر فرمودند که از این جمله اخیر، «وَ إِنْ كَانَ غَيْرُ الشَّمْسِ أَصَابَهُ حَتَّى يَبْسُ فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ» استفاده می‌شود که پس معلوم می‌شود متنجس خالی از عین النجاسة منجس جامد است. چرا؟ چون شمس که این را خشک نکرده بلکه غیر شمس خشک کرده. از آن طرف خالی از عین النجاسة هم هست چون بول وقتی خشک بشود، دیگر خالی می‌شود از عین النجاسة و یکی از فروض این بود که آن مکان، آن موضع بولی است. پس در جایی که مکانی بولی بوده و خشک شده به غیر شمس که قهراً دیگر آن مکان می‌شود جامد خالی عن عین النجاسة، چون بول خشک شده، در عین حال امام علیه السلام می‌فرمایند اگر که پایت تر هست، پیشانی‌ات تر هست، لباس‌هایی که به آن جا می‌خورد تر هست، در آن جا جایز نیست نماز بخوانی. این وجهی جز این ندارد که چون سرایت نجاست می‌شود و الا یک حکم تعبیدی محض یعنی با این که نجس نمی‌شود، تعبداً باید نماز نخوانیم

محتمل نیست. بنابراین، این روایت دلالت می‌کند بر تنجیس متنجس جامد خالی عن عین النجاسة و این اقوی الادلة هست طبق فرمایش ایشان بر اثبات این مدعا همین است.

سؤال: در مورد مَسْجَد که داریم باید پاک باشد.

جواب: خب فرموده نخوان دیگر.

سؤال: ...

جواب: فرموده نخوان. اگر این جوری است نخوان. خب چرا نخوانم؟ خب پا هم همین است دیگر. حالا اگر مسجد در جایی است که جبهه‌اش خشک باشد ولی پایش تر باشد، در این جا چرا فرموده نخوان؟ اطلاق دارد دیگر. ندارد که همه این‌ها تر هستند. حالا فقط پایش تر هست. فقط لباسش تر هست ولی پیشانی‌اش خشک است، چرا فرموده نخوان.

سؤال: بدن نجس می‌شود.

جواب: پس سرایت است. ایشان می‌خواست بگوید سرایت نیست به خاطر این که طهارت مسجد شرط است فلذا فرموده نخوان. توجه کردید. اشکال ایشان این بود که نه شاید برای طهارت مسجد است که فرموده نخوان. عرض می‌کنیم که خب حالا جبهه اگر تنها بود، این بود ولیکن این روایت شامل می‌شود آن جایی که پیشانی خشک است ولی پاها خشک نیست. پیشانی خشک است ولی لباس‌ها خشک نیست. و امثال این.

خب این استدلال. خب ظاهر این استدلال، استدلال قوی‌ای است. منتها در مقام چند اشکال وجود دارد که این‌ها را باید بررسی کنیم که اگر اشکال‌ها دفع بشود، دلیل، دلیل خوبی است.

اشکالات استدلال: (7:04)

اشکال اول:

اشکال اول این بود که این مقطع این حدیث شریف، اختلاف نسخ در آن وجود دارد. یک نسخه همینی است که صاحب وسائل نقل فرموده که «وَإِنْ كَانَتْ رِجْلُكَ رَطْبَةً أَوْ جَنْهَتُكَ رَطْبَةً أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ مِنْكَ مَا يُصِيبُ ذَلِكَ الْمَوْضِعَ الْقَذِرَ فَلَا تُصَلِّ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ حَتَّى يَبْسَ وَ إِنْ كَانَ غَيْرُ الشَّمْسِ أَصَابَهُ حَتَّى يَبْسَ فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ.» که در این مقطعی که خواندیم دو تا ماده بیس به کار برده شده بود. «فلاتصل على ذلك الموضع حتى يبس» و بعد «و ان كان غير الشمس اصابه حتى يبس». دو تا بیس داشتیم. و «غير الشمس» هم بود در عبارت. این یک نسخه است.

نسخه دوم، نسخه و نقل وافی است. جلد ششم، از این طبع جدیدش، صفحه 232. آن جا این جوری است. آن دیگر صدرش همان است و فرقی نمی‌کند و از این جا: «فَلَا تُصَلِّ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ الْقَذِرِ وَ إِنْ كَانَ غَيْرُ الشَّمْسِ أَصَابَهُ حَتَّى يَبْسَ». دیگر آن «حتى يبس» اول را ندارد. «فَلَا تُصَلِّ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ الْقَذِرِ وَ إِنْ كَانَ غَيْرُ الشَّمْسِ» که «ان» می‌شود و ضلیه. «و ان كان عين الشمس اصابته حتى يبس فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ» این هم

نسخه وافى است.

سؤال: ...

جواب: به جای «غیر الشمس»، «عین الشمس» هست.

بنابراین با نسخه وسائل چند تا فرق کرد. یکی این که آن «حتی یبیس» اول را ندارد. دوم این که به جای «غیر»، «عین» است. سه، به جای «اصابه»، «اصابته» هست. این نسخه وافى است.

نسخه حبل المتین شیخ بهایی قدس سره این طوری است: «قَلَّا نُصَلِّ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ الْقَدِيرِ وَ إِنْ كَانَ عَيْنُ الشَّمْسِ أَصَابَتْهُ حَتَّى يَبْتَسَ فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ». یعنی با نسخه وافى اتحاد دارد در این که آن «حتی یبیس» اول را ندارد. و در این که به جای «غیر»، «عین» است. می شود عین الشمس. آن «اصابته» هم در هر دو اصابته هست. از این جهت هم متفقند. فقط در وافى آن آخری «حتی یبیس» است. یعنی فعل ماضی است. نقل حبل المتین فعل مضارع است. «حتی یبیس». و این ها که می گویم اثر دارد.

بنابراین ما سه نسخه این جا داریم.

یک نسخه اش اگر آن نسخه ی وسائل باشد خب حضرت علیه السلام می فرماید «و إن كان غیر الشمس اصابته» آن جا به نجاستش باقی است، با این پیشانی تر، با این لباس تر، با این پای تر در آن جا نماز نخوان که این قهراً مفهومیست آن حتی یبیس قبلی را هم تقیید می کند یعنی حتی یبیس بالشمس. خب اگر این شد، این روایت دلالت می کند بر مطهریت شمس و مفادش این خواهد بود.

اما اگر نقل وافى باشد یا نقل حبل المتین شیخ بهایی قدس سرهما باشد، خب این دلالت می کند بر عدم مطهریت شمس. حضرت علیه السلام می فرماید اگر این ها تر هست، در آن موضع قدر نماز نخوان حتی اگر خورشید خشکش کرده باشد. یعنی آن ها پاک نشده. چه موقع می توانی نماز بخوانی در آن جا؟ وقتی آن خشک باشد و این ها هم خشک باشد. ملاقی و ملاقا هر دو خشک باشند. خب به حسب نسخه ی آن دو بزرگوار معنایش این می شود و به حسب نسخه ی وسائل این می شود.

خب ما مردم بین النسخین هستیم. کدام را امام علیه السلام فرموده؟ هر دو را که حتماً نفرموده، چون دو محتوا و دو مضمون مختلف دارند. اگر هم دو مضمون مختلف نداشتند، هر دو را امام علیه السلام نفرموده. چون یک حدیث است، یک چیز است. خب ادله حجت، بخواد هر دو را بگیرد، خلاف این علم ما است. بخواد نسخه وسائل را بگیرد، دونهما ترجیح بلامرجح است. بخواد آن دو تا را بگیرد دون الوسائل ترجیح بلامرجح است. بنابراین ما که علم به نحو علم اجمالی نداریم که بگویم به حضرت عباس یا امام علیه السلام مطلب وسائل را فرموده یا مطلب کافی و حبل را المتین را فرموده. این ها خبر واحد است و یک ظنی برای ما می آورد طبق نقل. ما که علم نداریم. خب اگر بخواهیم بگویم این صادر شده و اَلْغِ احتمال الخلاف، احتمال این که شاید صادر نشده و اصلاً این ها اشتباه کردند و امام علیه السلام یک چیز دیگر اصلاً فرموده، هیچ کدام از این ها را نفرموده، یا اصلاً آن روای که دارد از عمار نقل می کند اشتباه کرده، یا عمار اشتباه کرده، همین سلسله سند به حافظه ها بوده، یادش رفته و یک چیز را جابجا می کند آدم، خیلی وقت ها این جوری می شود. من خودم شده که بعضی وقت ها یک جوری مسأله ای را به

بنده می‌گوید که اصلاً آدم سرش سوت می‌کشد. ما که این را نگفتیم. آن یک جور دیگر برداشته کرده، یک چیز دیگر برداشت کرده. خب ما بخواهیم بگوییم الان حتی این جا داریم، تنها راه‌مان بعد از این که علم نداریم، اطمینان نداریم ذاتاً خودمان، به خاطر ادله حجیت است که ادله حجیت به ما می‌گوید: اَلْغَ احتمال الخلاف، به این احتمال‌ها توجه نکن. در این جا بعد از این که ادله حجیت نمی‌تواند تطبیق بشود به بیانی که گفتیم، به هر دو که نمی‌تواند، این دون آن، آن دون این که نمی‌تواند پس ادله حجیت این جا راه ندارد. و وقتی راه ندارد، نه آن متن، نه این متن، هیچ کدام برای ما حجت نمی‌شود. و وقتی هیچ کدام برای ما حجت نشد، پس بنابراین استدلال به این مقطع تمام نیست.

سؤال: صدر خود روایت دارد با ذیلش تناقض دارد.

جواب: نه تناقض ندارد.

سؤال: صدرش می‌گوید مطهر هست، ذیلش می‌گوید مطهر نیست.

جواب: کجا گفته. نه، صدر هم نگفته مطهر است. طبق نسخه شیخ بهایی و وافی صدر هم نگفته. ببینید هیچ صدر همه نگفته. مقطع صدر دارد فرض می‌کند که ملاقی‌ها من الجبهه و الرجل و اللباس و همه این‌ها خشک هستند ولی موضع قذر تر است. صدر می‌گوید اگر آن جا به خورشید خشک شد، عیب ندارد با این که نجس است ولی چون به خورشید خشک شده عفو است و می‌توانی نماز بخوانی روی آن. نماز می‌توانی بخوانی. و ذیل می‌گوید اما اگر ملاقی‌ها تر است، آن نجس است و اگر به غیر خورشید خشک شد آن عفو هم نیست. این یک حکم ویژه نماز است و کار به سرایت ندارد. آن‌ها این جوری معنا می‌کنند که اگر خشک بالخورشید شد ولو نجس است ولی وقتی آن خشک است، و جبهه و دست و همه هم خشک است اشکال ندارد. حالا حتی سجده هم بکنی اشکال ندارد اگر اخذاً باطلاقه. اگر در خصوص سجده بگوییم واضح بود عند المتشرعه که مَسْجَد باید پاک باشد، اطلاقی نسبت به آن محقق نمی‌شود. اگر بگوییم واضح هم نبوده، اطلاق پیدا می‌کند، و اجماع و هر چه دلیل بر طهارت مَسْجَد و جبهه است می‌آید و تقییدش می‌کند در خصوص آن. این نسبت به مقطع اول بود. مقطع دوم هم که فرض این جایی است که این‌ها تر هستند و آن موضع قذر خشک است. حضرت علیه السلام می‌فرماید اگر این‌ها تر هستند و آن موضع خشک است، نماز بخوان اگر چه خشکی آن‌ها به خورشید هم باشد.

سؤال: ...

جواب: بله به همین مقطع اخیر بود. این استدلال مرحوم محقق شهید صدر بر طبق نسخه وسائل است. می‌گوید در ذیل امام علیه السلام چه می‌فرماید؟

سؤال: همین استدلال را طبق نسخه دیگر هم می‌شود کرد.

جواب: نمی‌شود کرد. چه جور می‌شود کرد؟

سؤال: ولو این که به خورشید خشک شده باشد حضرت علیه السلام می‌فرماید لایجوز ذلک. یعنی مفروض می‌گیرند که این جا نجس است. لایجوز از کجا می‌آید؟ چون سرایت

...

جواب: کدام؟

سؤال: اگر به غیر تنجیس باشد دیگر حکم تعبیدی نیست که بگوییم مثلاً جایی که خورشید خشکش کرده تنجیسی هم نیست ولی باز هم نماز نخوان. پس معلوم است یک تنجیسی وجود دارد. استدلال شهید صدر طبق آن ...

جواب: خب. ببینید اشکال را چه جور کردیم.

سؤال: هیچ کدام از این‌ها صادر نشده است.

جواب: بالاخره باید آن کلام را امام علیه السلام فرموده باشد یا این کلام را فرموده باشد تا شما این استفاده را بکنید از آن. شما یقین دارید امام علیه السلام یا این را، یا آن را فرموده؟

سؤال: ظن معتبر داریم.

جواب: تا برسیم به ظن معتبر. یقین دارید؟

سؤال: یقین نه.

جواب: اطمینان دارید؟ ندارید. اما ظن معتبر. ظن معتبر از کجا آمده؟ از شمول ادله باید بیاید. شمول ادله اشکال دارد. هر دو را ادله می‌گیرد؟

سؤال: ادله حجیت؟؟؟

جواب: ادله حجیت هر دو را می‌گیرد؟

سؤال: یکی را علی غیر التعین می‌گیرد.

جواب: یکی علی غیر التعین وجود ندارد. این همان حرفی است که شما در متعارضین می‌زنید. در متعارضین می‌گویید که اصل تساقط است. چرا؟ برای این که می‌گویید هر دو را بخواهد بگیرد که نمی‌شود. هذا را بگیرد دون ذاک ترجیح بلامرجح است. ذاک بخواهد بگیرد دون هذا ترجیح بلامرجح است. یکی لا علی التعین هم در عالم وجود ندارد. پس بنابراین ادله حجیت متعارضین را نمی‌گیرد. فالاصل التساقط.

سؤال: نفی ثالث بتواند بکند ...

جواب: خب باید بگیرد تا نفی ثالث بکند.

سؤال: نفی ثالث نمی‌کند؟

جواب: نفی ثالث وقتی می‌کند که بگیرد فلذا آن‌هایی که نفی ثالث هم می‌گویند نمی‌کند به همین جهت است. مرحوم محقق خویی می‌گوید ایها الآخوند شما که می‌گویید نفی ثالث می‌کند، باید یک حجتی این جا باشد که آن نفی ثالث بکند. آن حجت کجاست؟ مگر این که شما اطمینان داشته باشید، یا یقین داشته باشید که یکی از این‌ها صادر شده. خب در آن جا درست است. آن چیزی که من نمی‌شناسیم ولی می‌دانم هست آن نفی ثالث را دارد می‌کند. اما اگر هر دو ظنی است نفی ثالث هم نمی‌کند. فلذا شما در متعارضین به براءت می‌توانید مراجعه کنید و حال این که اگر نفی ثالث کند یعنی براءت نیست.

سؤال: این دو تا که تکاذب ندارند که ما یقین ...

جواب: تکاذب لازم نیست. باید بدانیم شامل هر دو نمی‌شود. حالا إما لتکاذب شامل نمی‌شود إما لوجه آخر.

این اشکال اول است.

اشکال دوم: (20:16)

اشکال دوم این است که حالا اگر کسی این جا بیاید بگوید این موارد که تردد نسخه هست و یک لازم واحد دارند، این اشکال ندارد. لازم واحد دارند و نسبت به آن لازم واحد حجت است. آن قبلی این بود که لازم واحد هم داشته باشند فایده‌ای ندارد چون نمی‌دانیم کدام است. اشکال دوم این است که نه، بگوییم اگر لازم واحد داشته باشند، نسبت به آن لازم واحد حجت است و آن لازم واحد کأنّ نفی ثالث می‌کند و در اختلاف نسخ بالاخره می‌گوییم یا این صادر شده، یا آن صادر شده و بالاخره اثبات ثالث که لازم واحد باشد، می‌کند.

خب این در چه صورتی است؟ این مبنایی که چنین می‌گوید، در صورتی است که هر کدام از کلا المعینین باشد، در لوح واقع قابل اخذ است ولی این جا این چنینی نیست. بگوییم نسخه‌های حبل المتین و الوافی قابل اخذ نیست اگر صادر شده باشد. چرا؟ چون نسخه وافی و نسخه حبل المتین می‌گوید عین شمس هم تأیید شده و خشک کرده باشد متنجس است و این مخالف روایاتی است که می‌گوید خورشید مطهر است. پس علی هذا الاحتمال که نسخه وافی و حبل المتین درست باشد، معنا معارض دارد و علی نسخه صاحب وسائل معارض ندارد، هماهنگ با آنها است. علی نسخه وافی و حبل المتین معارضه با آن روایات می‌کند مثل روایت ابوبکر حضرمی «کل ما اشرقت علیه الشمس فهو طاهر» بنابراین که معنایش این باشد که هر چیز نجسی که اشرقت علیه الشمس فهو طاهر یا فقد طهر. دو تا روایت بود و دو نقل بود. خب بنابراین امر این روایت عمار ساباطی مردد است بین این معنا که البته لازمه‌ی این معنا سرایت و تنجیس است. و بین آن معنا که آن معنا هم این لازمه را دارد که سرایت باشد و تنجیس باشد ولی این معنای دوم معارض دارد.

سؤال: این وافی ... این مطهریت خورشید را نفی نمی‌کند فقط خشک شدنش ...

جواب: چرا، می‌گوید در ظرفی که پیشانی تو، پای تو، لباس تو تر هست اگر این زمین که کان قذراً با خورشید هم خشک شده باشد نماز نمی‌توانی بخوانی. پس یعنی پاک نکرده دیگر. خب پس بنابراین، این جا این مشکله را داریم ما. در جاهای دیگر قبول کنیم ولی در این جا نمی‌توانیم قبول کنیم این مطلب را برای این که مردد است بین این که آن که از امام علیه السلام صادر شده نسخه وسائل باشد تا این که قابل اخذ باشد و مشکلی نداشته باشد یا آن که صادر شده نسخه وافی و حبل المتین باشد که قهراً اگر این باشد معارض دارد و آن وقت اشکال پیدا می‌کند. بله اگر معارضش را بتوانیم حل بکنیم خب اشکال ندارد.

سؤال: ...

جواب: مگر ما سر این آمدم گفتیم اثر دارد؟ مهمش بیشتر همان «عین» است که به جای «غیر» است. عین الشمس. حالا آن‌ها هم یک دخالت‌هایی دارد ولی آن که مهم است این است.

سؤال: حاج آقا اطمینان به صدور نمی‌آورد؟ نساخ اشتباه کردند وگرنه اصل این روایت صادر شده حالا یا با کلمه عین یا با کلمه غیر.

جواب: اصل این که امام علیه السلام یک حرفی فرموده باشند در عالم ...

سؤال: نه همین روایت.

جواب: چه می‌دانیم. همان که به ایشان گفتیم. علم دارید؟

سؤال: اطمینان داریم.

جواب: خیلی خوب. شما اطمینان دارید که صادر شده؟

سؤال: بله.

جواب: خیلی خوب عندکم با خدا. پس به حجت خبر واحد احتیاج ندارید. یعنی در این روایت، شما به ادله حجت خبر واحد احتیاج ندارید. یعنی آیه نبأ نباشد، نفر نباشد، سیره عقلاء نباشد، هیچی نباشد می‌گویید من اطمینان دارم. خیلی خوب، شما خودتان می‌دانید. اگر می‌گویید نه این خبر واحد است و به ادله حجت خبر واحد نیاز داریم در این جا، یعنی اطمینان ندارم. یعنی قطع ندارم. چون اگر قطع داری که حجتش ذاتی است. اگر اطمینان داری کاری به ادله حجت خبر واحد ندارد. الاطمینان حجة بنفسه‌ها. پس اگر می‌گویی نه احتیاج دارم به ادله حجت خبر واحد، این خبر واحد است، ظنی است. خوب اگر این را می‌فرمایید حالا ادله حجت خبر واحد باید بگیرد. چه جور می‌گیرد؟

اشکال سوم: (27:55)

اشکال سوم که اشکال بنایی است نه مبنایی. یعنی علی مسلک مرحوم محقق شهید صدر عرض می‌کنیم. آن این است که خوب شما قائل هستید به این که شمس مطهر نیست. فرض بکنیم نسخه صاحب وسائل هم که به آن استدلال می‌فرمایید ثابت باشد. خوب این جوری می‌شود «و إن كان غير الشمس أصابه حتى يُس فإِنَّه لا يجوز ذلك» مفهومش چه می‌شود؟ مفهومش این است که اگر شمس خشک کرده باشد يجوز با این که این‌ها تر است. پس برخلاف مدعای شما این روایت دلالت می‌کند. چون مفهوم روایت این می‌شود که اگر خورشید خشک کرده در همین طرفی که جبهه تر هست، پاها تر هست، اشکال ندارد. پس «فلا يجوز»، «يجوز» می‌شود. خوب این جا خورشید خشک کرده، نجس هم هست، شرط سرایت هم وجود دارد به خاطر این که جبهه تر است، به خاطر این پاها تر است، به خاطر این که لباس‌ها تر است، حضرت علیه السلام می‌فرماید اشکالی ندارد. پس خلاف مدعا ثابت می‌شود که متنجس خالی از عین النجاسة که نجس است منتها خورشید خشک کرده، این نجاست سرایت نمی‌کند. پس آن وقت این روایت بر خلاف مدعای شما دلالت خواهد کرد. آن وقت نتیجه این می‌شود که پس معلوم می‌شود مسأله، سرایت نجاست نیست. این جا یک حکم دیگری است. از وجه آخری است. امام علیه

السلام تفصیل می‌دهند. خورشید خشک کرده باشد نجس است [1] و خورشید هم خشک نکرده باشد نجس است، اما در عین حال می‌فرماید اگر خورشید خشک کرده يجوز الصلاة و اگر خورشید خشک نکرده لایجوز الصلاة. معلوم می‌شود یک حکم تعبیدی است. نجاست سرایت که نمی‌کند پس از باب سرایت نیست. در کلا الموردین سرایتی نیست. وجهش یک امر آخری است. تعبیدی است.

خب این هم اشکال سومی است. این اشکال سوم البته دیگر بنایی است. روی مبنای ایشان است که مهم نیست این حالا برای ما. ما باید بین خودمان و خدا حجت درست کنیم فلذا اشکال اول و دوم برای ما مهم است.

سؤال: ...

جواب: از باب سرایت نیست. چرا؟ چون مفهومش دارد چه می‌گوید؟ می‌گوید اگر خورشید خشک بکند نماز خواندن در آن موضع قذر جایز است با این که شما می‌گویید خورشید مطهر نیست یعنی اگر خورشید هم خشک کرد باز آن جا نجس است. پس معلوم می‌شود مسأله وجهش سرایت نجاست نیست بلکه وجه آخری باید داشته باشد.

سؤال: ...

جواب: ببینید در بول این جوری نیست. ما در غیر بول مثل خون، به قرینه ارتکازیه باید تقیید کنیم. علاوه بر این که خورشید خشک کرده، باید زوال عین هم شده باشد و الا زوال عین نشده باشد کافی نیست برای طهارت.

سؤال: ...

جواب: بول آره معمولاً این جوری است. مگر یک کسی یک دارویی بخورد یا این قدر غلیظ باشد که املاح معدنی داشته باشد که ...

سؤال: ...

جواب: نه آن عین نجس وجود دارد آن جا هنوز.

سؤال: ...

جواب: نجس است، عین نجس است بالاخره، اجزاء بولیه است.

خب این جا آیا جواب می‌توانیم بدهیم از این‌ها یا نه؟

جواب به اشکالات: (32:15)

محققینی زحمت کشیدند و خواستند ترجیح بدهند و تعیین کنند صحت نسخه وسائل را. قرائتی اقامه کنند بر این که نسخه وسائل درسته، یعنی اطمینان پیدا می‌کنیم علی ضوء این قرائن که نسخه وسائل درسته و نسخه وافی و جبل المتین درست نیست.

مجموعاً پنج قرینه اقامه شده بر صحت آن و عدم صحت این که این قرائن چهار مورد از

آن‌ها در کلمات مرحوم محقق خویی هست که دیگران هم دارند ولی خب ایشان حالا منظم‌تر فرمودند در تنقیح، و یکی هم در کلام شیخنا الاستاد آقای تبریزی در تنقیح مبانی العروه هست.

قرینه اول: قرینه بودن «حتی یبیس» (32:20)

قرینه اولی که مرحوم محقق خویی اقامه فرمودند این است که خب اگر نسخه وافی و حبل المتین درست باشد این «إن»، می‌شود وُصلیه، یا وُصلیه. إن وُصلیه یا وُصلیه حتماً باید ماضی باشد. روایت شریفه باید این جوری باشد «و إن کان عین الشمس اصابه حتی یبیس» نه «حتی یبیس». چرا؟ چون به قول ایشان إن وُصلیه در جاهایی به کار می‌رود که مفروضة التحقق است، مفروضة الوجود است و هی مدلول الافعال الماضیه دون المستقبله. ولی اگر إن شرطیه باشد، هم می‌شود ماضی باشد و هم مضارع باشد. و این جا ما می‌بینیم که «حتی یبیس» هست. پس این قرینه می‌شود که این «إن» نباید وُصلیه باشد.

اشکال قرینه اول: (35:06)

خب جواب ایشان این است که کأنّ به همه نُسخ مراجعه نشده به دقت. درسته در حبل المتین «یبیس» است، اما در وافی «یبیس» بود. بنابراین به این راه نمی‌توانیم جواب بدهیم.

قرینه دوم: قرینه بودن «اصابه» (35:26)

قرینه دوم که ایشان اقامه کردند این است که فرموده خب اگر این عین الشمس باشد باید «اصابه» می‌بود و حالا این که «اصابه» است. چون وقتی ضمیر برمی‌گردد به مؤنث مجازی، واجب است تأنیث. بله اگر فاعل، مؤنث مجازی شد هر دو امر جایز است. «طلعت الشمس»، «طلع الشمس»، اما وقتی که به مؤنث مجازی ضمیر برمی‌گردانید، «الشمس طلعت» باید بگوییم. اگر شمس را بیاوریم این طرف تا طلعت مقدم بشود و فاعل ظاهر باشد، «طلع الشمس» یا «طلعت الشمس» درست است. در این جا اگر ضمیر می‌خواهد برگردد به عین، باید «اصابه» باشد و حال آن که در این جا «اصابه» است.

اشکال قرینه دوم: (36:26)

خب این هم جوابش این است که وافی و حبل المتین هر دو «اصابته» گفتند. نقل آن‌ها این است. پس به این هم نمی‌توانید جواب دهید. شما یکی را از وسائل گرفتید و یکی را از آن گرفتید و می‌خواهید بگویید آن باطل است. شما به خود وافی نگاه کنید که چه جور دارد نقل می‌کند. آدم حفظی بخواهد حساب بکند و این جوری بگوید که یکی را از آن جا بگیرد، یکی را از این جا بگیرد، عینش را از آن‌ها بگیرد، اصابه را از وسائل بگیرد، اشکال می‌کنیم. اما به خود کلامش که نگاه می‌کنیم می‌بینیم آن که «عین» گفته، «اصابته» هم نقل کرده. این که اشکالی نیست. پس این قرینه نمی‌تواند بشود.

سؤال: یکی از نسخ که خواندید عین بود و بعدش اصابه بود. حالا کدام ...

جواب: هیچ نسخه‌ای نبود. هم امروز خواندم هر دو را. امروز هم دوباره مراجعه کردم. این‌ها را من در بحث شمس تفصیلاً عرض کرده بودیم. من امروز دو مرتبه خودم رفتم به حبل المتین و به وافی مراجعه کردم که ببینیم واقعاً آن جا چه جوری است. و این جا از خود وافی و خود حبل المتین نقل کردم.

آقای زنجانی حفظ الله تعالی مثل این که از معین نقل می‌کردند که ایشان می‌گفتند من سوره قل هو الله را هم بخواهم بنویسم می‌روم قرآن را باز می‌کنم و از روی آن می‌نویسم. با این که این قل هو الله را هر روز داریم می‌خوانیم ولی برای اتقان در نقل گفت قل هو الله را بخواهم در جایی بنویسم، قرآن را باز می‌کنم و از روی آن نگاه می‌کنم می‌نویسم. حالا در کلمات غیر معصومین مهم نیست جابجا شدن کلمات اما در روایات و کلمات معصومین علیه السلام مهم است. این جا می‌بینید این‌ها چقدر دخیل است. «اصابته» بگوید یا «اصابه» بگوید. یک فقیه می‌گوید بله اگر آن جور شد، آن جور معنایش می‌شود.

قرینه سوم: غلط بودن استفاده از کلمه «عین» (38:27)

قرینه سوم این است که فرمودند اصلاً کلمه «عین» در این جا غلط است آوردنش. چرا؟ چون «عین» و «نفس» را برای تأکید می‌آورند. می‌گویند فلانی را دیدم بنفسه، بعینه. برای این که خیال نکنند که مثلاً عباس و قباش را دیده بلکه خودش را دیده. این «عین» و «نفس» را کجا می‌آورند؟ جایی که محتمل است عین دیده نشده باشد، نفس دیده نشده باشد، در آن جا تأکیداً ترکیزاً بر مطلع عین را می‌آوریم. اما جایی که اصلاً معقول نیست عین، آن جا دیگر عین آوردن یعنی چه؟ خب عین خورشید کجا می‌تواند بتابد؟ به چه می‌تواند عین خورشید بتابد؟ عین خورشید، عین آن کره منور و منور کجا می‌تواند بتابد؟ همه‌اش شعاعش است. دیگر معنا ندارد بگویند عینش، در این جا، معقول نیست. فلذا اصلاً کلمه عین در این جا باطل است. فرموده:

«أنه لا محصل لاصابة عين الشمس شيئاً لأن عينها بمعنى شخصها و نفسها لا تصيب شيئاً أبداً»

خورشید که نمی‌آید پایین و بخورد به آن زمین. خود آن کره می‌آید پایین و می‌خورد به این موضع یا می‌خورد به چیزی؟ این که نمی‌شود. یا این موضع می‌رود بالا تا شمس به آن بخورد؟ نه آن می‌آید پایین و نه این می‌رود بالا.

و إنما يصيب نورها و شعاعها. فاستعمال العين في مورد الرواية من الاغلاط. و عبارة اخرى ان العين و النفس إنما يؤتى بهما للتأكيد و لدفع توهم الاشتباه فيقال مثلاً رأيت زيدا بعينه حتى لا يشتبه على السامع أنه رأى أباه أو ابنه.

یا ما گفتیم لباسه مثلاً

و هذا لا معنى له في إصابة الشمس و غيرها مما لا يحتمل فيه ارادة عين الشيء و نفسه فلا مسوغ لإتيان كلمة «العين» في الرواية حتى يوجب التأكيد فالصحيح هو غير الشمس.»[2]

این غلطه اصلاً و نمی‌شود گفت از امام علیه السلام این صادر شده. پس آن حتماً صادر شده.

خب این هم قرینه سوم بود.

اشکال قرینه سوم: (41:33)

این قرینه هم تمام نیست. این عین شمس در مقابل حرارت شمس است. این جاها عین را که می‌آورند، درسته در مقابل این نیست که کسی توهم بکند که خود آن کره آمده خورده، اما یک وقتی می‌گوید در جایی نشسته بوده که حرارت خورشید می‌آید و فقیهی می‌گوید حرارت خورشید به درد نمی‌خورد. فلذا فقهاء هم فتوا دادند که اگر مثلاً یک جا مسقف است و خورشید به آن نمی‌تابد بلکه کنارش می‌تابد و گرمایش آن جا را هم خشک می‌کند می‌گویند مطهر نیست. خود ایشان هم قائل به همین حرف است.

سؤال: ... شمس منظور نور اوست.

جواب: خب اگر این را بگویند که دیگر بهتر است. پس بنابراین این عین الشمس یعنی عین نور شمس که در این صورت واضح است که قرینه سوم ناتمام است و اگر شمس را هم بگویم یعنی خود شمس اما عین شمس به این ملاحظه است که یعنی خودش، نه حرارتش. «خودش» هم عرفاً به همین است که مستقیم دارد به آن می‌تابد. می‌گوید جلوی خورشید نشستن ضرر دارد. بعضی امراض درونی را ظاهر می‌کند. یک حاجبی داشته باشید. خود پوست را مستقیم در جلوی خورشید قرار ندهید مگر آن جاهایی که خورشید به این زودی‌ها نمی‌تابد که دیدید در آن‌جاها چه کار می‌کنند. ولی جاهایی که آدم‌های حساب زندگی می‌کنند، این کارها را نمی‌کنند که آن‌ها می‌کنند.

سؤال: استعمال لفظ در غیر ما وضع له است.

جواب: نه نه، معلوم است که در این جا قرینه وجود دارد.

پس بنابراین، این قرینه سوم هم نمی‌تواند ما را مجاب بکند.

اما قرينه چهارم و پنجم ان شاء شنبه.

و صلى الله على محمد و آل محمد.

[1]. البته اين بنا بر مبنای مرحوم محقق شهيد صدر است كه خورشيد را مطهر نمی‌داند. اگر خورشيد را مطهر ندانيم، مفهوم عبارت «و إن كان غير الشمس اصابه حتى یُیس فإِنَّه لايجوز ذلك» اين می‌شود كه اگر آن‌جا را خورشيد خشك کرده باشد، آن‌جا نجس است ولی نماز خواندن در آن جایز است.

[2]. التنقيح فی شرح العروة الوثقى، الطهارة3، ص: 145